

دکتر استیون متیوسون ، موعظه روایت‌های عهد عتیق جلسه ۸: قصه گویی، ورود و خروج

من دکتر استیون دی. متیوسون هستم در مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها در مورد موعظه روایت‌های عهد عتیق. این جلسه شماره هشت است: داستان‌سرایی، ورود و خروج.

این جلسه در مورد داستان‌سرایی، ورود و خروج است. ورود و خروج مربوط به مقدمه خطبه شماس است و سپس خروج، البته، نتیجه‌گیری خطبه شماس است. اما بخش عمده آن، بازگو کردن داستان و تلاش برای خوب گفتن آن خواهد بود. می‌دانید، هر داستانی می‌تواند مخاطب را کسل یا هیجان‌زده کند.

آنچه تفاوت را ایجاد می‌کند، قصه‌گو است. و واعظانی که امیدوارند داستان‌ها را با ذوق و سلیقه بیان کنند، باید بر هنر قصه‌گویی تسلط داشته باشند. بنابراین زمان آن رسیده است که طرح کلی خطبه خود را پر کنید. و همانطور که هادون رابینسون می‌گوید، وقت آن رسیده که به استخوان‌های خشک جان ببخشید.

بنابراین به عنوان یک واعظ، به یاد داشته باشید که وظیفه شما ایراد خطبه است، نه ارائه طرح کلی. طرح کلی، خطبه نیست. شبیه اسکلتی بدون گوشت است.

خب، چطور می‌توانی روی اسکلت، گوشت بپاشی؟ مهم‌تر از آن، چطور می‌توانی روی اسکلت، گوشت بپاشی تا موعظه جذاب‌تر از بی‌مزه شود؟ فکر می‌کنم یکی از چیزهایی که واقعاً می‌تواند به شما در انجام این کار کمک کند، تهیه نسخه‌ی خطی موعظه است. شاید، با گذشت زمان، هر بار این کار را انجام ندهید، شاید به یک طرح کلی دقیق‌تر راضی شوید، اما ارزشش را دارد که کلمه به کلمه‌ی موعظه‌تان را بنویسید. من گفته‌ام که تقریباً ۴۰ سال است که در خدمت شبانی هستم و دوره‌هایی را پشت سر گذاشته‌ام.

آخرین دوره‌ای که من یک متن موعظه را کلمه به کلمه می‌نوشتم، حدود دو سال پیش بود، دو سال قبل از اینکه این ویدیو را ضبط کنم. و برای حدود یک دوره ۱۸ ماهه، این فقط یک تمرین خوب برای من بود. من تمام موعظه‌هایم را نوشتم.

من یک نسخه خطی نوشتم. البته، این کار را نکردم تا بتوانم آن را حفظ کنم. ترجیحاً، شما حتی نسخه خطی را با خود به منبر نبرید.

بلکه، نوشتن اغلب یک روش تفکر است. برای همه جواب نمی‌دهد، اما فکر می‌کنم برای اکثر ما، وقتی برای کلمات کلنجر می‌روید، وقتی به این فکر می‌کنید که چگونه این‌ها را کنار هم بگذارید، واقعاً به تفکر شما کمک می‌کند. و به همین دلیل است که من به شدت به تهیه نسخه‌ی خطی خطبه اهمیت می‌دهم.

در نهایت، ممکن است تصمیم بگیرید که من فقط مقدمه و نتیجه‌گیری را بنویسم. یا شاید یک نکته کلیدی در موعظه وجود داشته باشد که بگویید، واقعاً باید در مورد نحوه بیان این موضوع فکر کنم، و شما فقط وقت بگذارید و یک پاراگراف بنویسید تا آن را به خوبی بیان کنید. اما من شما را تشویق می‌کنم، همانطور که موعظه را شروع می‌کنید، و سپس حتی در طول خدمت خود، گاهی اوقات به این تمرین برگردید و یک نسخه کامل از خطبه را بنویسید.

حالا، وقتی این کار را می‌کنید، ترفند این است که به سبک شفاهی بنویسید. یعنی تصور کنید کسی با لپ‌تاپ آنجا نشسته است و به موعظه شما گوش می‌دهد و آن را رونویسی می‌کند. کلمه به کلمه آن را یادداشت می‌کند.

یا فرض کنید ضبط شده است، و شاید کسی از هوش مصنوعی برای تبدیل آن به متن استفاده کند. این واقعاً همان چیزی است که شما سعی در ایجاد آن دارید. بنابراین اگر شما یک معلم زبان انگلیسی هستید، یا شاید حتی یک استاد حوزه علمیه، ما در حال نمره دادن به یک مقاله هستیم، و شما یک جمله ناقص دارید، ممکن است آن را حذف کنند.

اما گاهی اوقات ما با جملات ناقص صحبت می‌کنیم، اینطور نیست؟ بنابراین اشکالی ندارد که یک جمله ناقص داشته باشیم. شما سعی می‌کنید متن را طوری بنویسید که انگار خودتان صحبت می‌کنید، و این مفید است. کاری که این کار انجام می‌دهد این است که شما را مجبور می‌کند در مورد نحوه بیان مطالب فکر کنید.

حالا، کاری که من با نسخه خطی خطبه انجام می‌دهم این است که هرگز سعی نمی‌کنم آن را حفظ کنم، اما شب قبل از موعظه حداقل یک بار، گاهی چند بار، آن را می‌خوانم. ترجیحاً، اگر بتوانم آن را یک بار، مثلاً جمعه شب، یک بار شنبه شب بخوانم، اما معمولاً اگر بتوانم یک شنبه شب آن را بخوانم، خوب است. اما با انجام این کار، متوجه خواهید شد که آن را درونی خواهید کرد.

من سعی نمی‌کنم آن را حفظ کنم، اما شما آن را درونی خواهید کرد و برخی از آن جزئیات در ذهنتان باقی خواهند ماند. برخی از عبارات در ذهنتان باقی خواهند ماند. به همین دلیل است که شما را تشویق می‌کنم که یک نسخه خطی از خطبه بنویسید.

اما چه چیزی در این ترکیب قرار می‌گیرد؟ چگونه می‌توانید طرح کلی خطبه را هنگام نوشتن آن در یک نسخه خطی، تکمیل کنید؟ خب، در خطبه‌ای درباره روایت عهد عتیق، قبلاً این را گفته‌ام، اما وظیفه اصلی شما تاکتیک اصلی، این است که داستان را به خوبی روایت کنید، یا در واقع داستان را به خوبی بازگو کنید. حالا اینجاست که کمی پیچیده می‌شود، زیرا به یاد داشته باشید، ما گفتیم که نویسندگان داستان‌های عهد عتیق آنها را با سبکی نسبتاً مختصر و کوتاه روایت می‌کنند. شما هیچ سطر بی‌اهمیتی پیدا نمی‌کنید.

هر جزئیاتی هدفی را دنبال می‌کند. آنها جزئیات اضافی زیادی به شما نمی‌دهند تا سعی کنند صحنه را برای شما ترسیم کنند. اما فکر می‌کنم من و شما ممکن است هنگام موعظه این روایت‌ها نیاز به انجام این کار داشته باشیم.

و نکته این است که بین صرفه‌جویی و جزئیات تعادل برقرار کنیم. ما نمی‌خواهیم به افراط برویم و با این توصیفات گل‌درشت، شخصیت را به شیوه‌ای که یک نویسنده مدرن ممکن است داشته باشد، توصیف کنیم، یا یک صحنه را به آن شیوه توصیف کنیم. منظورم این است که وسوسه این است که جزئیات و توصیفات زیادی اضافه کنیم، و سعی کنیم ظرافت را به جای سادگی دنبال کنیم.

بنابراین یکی از چیزهایی که می‌تواند به شما در انجام این کار کمک کند، خواندن آثار داستان‌سرایان خوب است. اول از همه، آثار یک رمان‌نویس کلاسیک را بخوانید. من اکیداً شما را به خواندن آثار ارنست همینگوی تشویق می‌کنم، زیرا او واقعاً در نوشتن به سبک اقتصادی مهارت داشت.

او از افعال قوی استفاده می‌کرد و قید و صفت زیادی نداشت. جملات کوتاه‌تری داشت، اما از تنوع هم استفاده می‌کرد. و بله، او از آن دسته آدم‌هاست، خیلی‌های دیگر هم هستند که می‌توانید بخوانید.

اما من به طور خاص شما را تشویق می‌کنم که توصیفات خلاقانه‌ای از داستان‌های عهد عتیق، یا فرهنگ عهد عتیق، یا شخصیت‌های عهد عتیق بخوانید. یکی از جاهایی که می‌توانید شروع کنید، کتاب یوجین پترسون در مورد زندگی داوود است. نام آن معنویت زمینی است.

و او نوعی داستان‌سرایی، نوعی توصیف که فکر می‌کنم واعظان می‌توانند از آن استفاده کنند را الگو قرار می‌دهد. پس اجازه دهید توصیف او از ملاقات داوود در بیابان را برایتان بخوانم، زمانی که او در غاری نزدیک عین‌جدی با شائول پادشاه روبرو شد. او ماجرا را اینگونه توصیف می‌کند.

او گفت، داوود و چند نفر از افرادش در غاری که در صخره‌های بالای دریای مرده کنده شده پنهان شده‌اند. راستی، متوجه آن زبان شدید؟ در صخره‌های بالای دریای مرده کنده شده. زبان ساده‌ای است، اما واضح است، اینطور نیست؟ او می‌گوید، روز گرم است و غار خنک

آنها در اعماق غار مشغول استراحت بودند. ناگهان، سایه‌ای در دهانه غار ظاهر شد و آنها با کمال تعجب دیدند که او شائول پادشاه است. آنها نمی‌دانستند که او در تعقیبش تا این حد نزدیک است

ساول وارد غار می‌شود، اما آنها را نمی‌بیند. چشمانش که از تابش شدید آفتاب بیابان به تازگی بیدار شده، به تاریکی عادت نکرده و نمی‌تواند سایه‌های پنهان در اعماق غار را تشخیص دهد. علاوه بر این، در آن لحظه دنبال آنها نمی‌گردد.

او وارد غار شده تا به ندای طبیعت پاسخ دهد. او به آنها پشت می‌کند. خب، شما وقت ندارید که این کار را برای هر صحنه در یک روایت انجام دهید، اما فکر می‌کنم گاهی اوقات می‌توانید صحنه‌ای مانند آن را انتخاب کنید و برای اینکه به شنوندگانتان کمک کنید تا احساس کنند چه اتفاقی دارد می‌افتد، آن را توصیف کنید.

توجه کنید که یوجین پترسون از زبان پیچیده و پر آب و تاب استفاده نکرد، بلکه فقط آنچه را که اتفاق می‌افتاد، توصیف کرد، نوعی از واقعیت‌ها را شرح داد. او از تخیل خود استفاده کرد، اما این تخیل توسط جزئیات متن محدود شده است. بنابراین گاهی اوقات کاری که باید انجام دهید این است که به این فکر کنید که، خب، اینجا داوود در غار است و شائول وارد غار می‌شود.

خب، این چه حسی دارد؟ متوجه شدید که او در مورد تاریکی غار صحبت کرد، و اینکه چشمان شائول به نور عادت ندارد، و داوود و افرادش در عقب هستند. شما فقط باید آن صحنه را توصیف کنید، و برخی صحنه‌های مشابه، نیازی به تحقیق زیاد ندارند. می‌توانید تصور کنید که ورود به یک غار چگونه خواهد بود.

کتاب دیگری که در طول این سال‌ها گاهی اوقات از آن استفاده کرده‌ام، کتاب «منبع» نوشته‌ی جیمز میشرنر است. این کتاب بین روایت داستانی یک کاوش باستان‌شناسی در رفت و برگشت است. بگذارید دوباره آن را امتحان کنم.

کتاب قطور جیمز میشرنر، «منبع»، بین روایت داستانی یک کاوش باستان‌شناسی در غرب جلیل و داستان‌های باستانی پشت آثار باستانی کشف شده در آن، در رفت و آمد است. اکنون، ۳۷۳ صفحه اول، تصاویر واضحی از تاریخ یهود تا حدود ۶۰۵ سال قبل از میلاد، به‌ویژه زندگی روزمره خانواده‌ها در فلسطین، کشاورزی و مناسک مذهبی کنعانی‌ها ارائه می‌دهد. بنابراین توصیف او از قربانی کردن کودکان کنعانی بسیار خیره‌کننده است و من حتی از آن در موعظه‌هایم هنگام موعظه در مورد متونی که در آن‌ها این موضوع مطرح شده است، استفاده کرده‌ام و فقط سعی کرده‌ام به مردم کمک کنم تا تصور کنند که این چگونه است.

کمی بعد به آن برمی‌گردم. اما در کتاب دیگری، این بیشتر یک کتاب خیال‌پردازانه است؛ کشیش فقید پرسبیتری، فردریک بوکنر، کتابی با عنوان «گنجینه‌های عجیب و غریب، یک شخصیت کتاب مقدس» نوشته است و او این طرح‌های کوتاه و شوخ‌طبعانه از شخصیت‌ها را ارائه می‌دهد که اگر بخواهید به این شخصیت‌های کتاب مقدس رنگ و بو ببخشید، ممکن است تخیل شما را تحریک کند. و این به این معنی نیست که او تحقیقات تاریخی و فرهنگی زیادی انجام داده است یا باستان‌شناس است.

اینها کمی عجیب و غریب‌تر هستند و احتمالاً نمی‌توانید از همه چیز استفاده کنید. برای مثال، او در عهد جدید، زگی را به عنوان یک فاجعه اجتماعی کوچک و بریده بریده با یک حساب بانکی بزرگ و یک شغل نادرست توصیف می‌کند. بنابراین، همانطور که گفتم، این بر اساس شواهد باستان‌شناسی نیست.

فقط او روشی برای توصیف چیزها دارد. این روشی است که او در کتاب دوم پادشاهان برای توصیف نعمان به کار می‌برد. او می‌گوید نعمان یک ژنرال پنج ستاره در ارتش سوریه و همچنین یک جذامی بود.

همسرش یک دختر برده یهودی کوچک برایش کار می‌کرد که روزی نقل کرد پیامبری به نام الیشع در سرزمینش وجود دارد که می‌تواند جذام را به آسانی وزغ درمان کند. زگیل‌ها. بنابراین نعمان با معرفی‌نامه‌ای از پادشاه و چمدانی پر از پول نقد به اسرائیل رفت و از الیشع خواست تا کارهایش را انجام دهد. الیشع به او گفت که هفت بار در اردن غرق شود و پس از چند توضیح اولیه مبنی بر اینکه در سوریه رودخانه‌هایی وجود دارد که اردن را مانند رد گاو نشان می‌دهد، نعمان رفت و کاری را که به او گفته شده بود انجام داد.

وقتی بیرون آمد، می‌توانست با تبلیغ صابون زیتون نخل اشتباه گرفته شود. نعمان آنقدر سپاسگزار بود که فوراً به اسلام گروید و دست در چمدانش کرد تا یک پنی پنجاه سنتی بگیرد، اما الیشع گفت که او پیامبر یهوه است، نه متخصص پوست، و حاضر نشد یک سنت هم بگیرد. آیا این خنده‌دار نیست؟ حالا، چالش این است.

آیا از آن در موعظه استفاده می‌کنید؟ چون گاهی اوقات تصاویری مثل این می‌توانند از ذهن شما دور شوند، اما ممکن است بتوانید چیزهایی مثل آن را تطبیق دهید. ضمناً، متوجه می‌شوید که کمی قدیمی شده است. احتمالاً این روزها دیگر کسی نمی‌داند صابون پالم زیتون چیست، اما شما منظور را می‌فهمید.

در کتابی که قبلاً به آن اشاره کردم، در واقع «جهش از روی دیوار، معنویت زمینی برای مسیحیان روزمره» نام دارد. یوجین پترسون تأملاتی در مورد زندگی داوود ارائه می‌دهد و علاقه او به آن کتاب در درجه اول شکل‌گیری، معنوی است، اما تأملات او واقعاً تخیل واعظانی را که می‌خواهند داستان‌ها را به خوبی روایت کنند برمی‌انگیزد. او یک سخنور درجه یک است، بنابراین می‌خواهم توصیف او از شمه و داستان مسح داوود را از اول سموئیل ۱۶ برای شما بخوانم.

شمه فقط یکی از پسرها بود و این چیزی است که خودش می‌گوید. شمه با شلوار جین کلونین کلاین و چکمه‌های کابویی تمساح، دختری ریزنقش و جذاب بود. وقتی در روستای دورافتاده بیت‌لحم زندگی می‌کرد، به سختی می‌توانست بدون اینکه کفش‌هایش خیس شود از خیابان عبور کند.

معاشرت با این همه آدم معمولی، بازی‌های مبتذل و سرگرمی‌های بی‌ادبانه‌شان برایش شکنجه‌آور بود، نمی‌دانست سموئل چه نقشه‌ای در سر دارد، اما به نظر می‌رسید که می‌تواند بلیطی به سوی یک زندگی بهتر، فرهنگ و سلیقه‌ی بیشتر باشد. اما سموئل با تکان دادن سر، او را مرخص کرد.

حالا دوباره، آن مثال این سوال را مطرح می‌کند که آیا واعظان باید از زبان محاوره‌ای استفاده کنند، به خصوص از نوعی که تصاویر مدرن را وارد داستان می‌کند؟ من فکر می‌کنم می‌توانیم این کار را انجام دهیم تا

زمانی که تفسیر ما محدود و آگاه‌کننده باشد، و تا زمانی که بیش از حد از آن استفاده نکنیم. منظورم این است که فکر می‌کنم مردم می‌فهمند که ما چه کار می‌کنیم، اما مانند طنز اغراق‌آمیز، اگر بیش از حد از آن استفاده کنید، می‌تواند به شیوه‌ای اشتباه القا شود. بنابراین باید تصمیم بگیرید که چه چیزی جواب می‌دهد، اما گاهی اوقات اضافه کردن کمی طنز و شاید توصیف شمه به این شکل، او را زنده می‌کند.

و متوجه می‌شوید که در مورد هر یک از این برادران، چیزی وجود دارد که سموئیل نمی‌بیند. آنها فرد مناسبی برای پادشاه بعدی اسرائیل نیستند. وقتی صحنه‌هایی مانند آنچه قبلاً خواندم را به تصویر می‌کشید، باید تحقیقات تاریخی و فرهنگی کافی انجام دهید و اینجاست که تفسیرهای خوب به شما کمک می‌کنند.

فرهنگنامه‌های کتاب مقدس، دایره‌المعارف‌های کتاب مقدس نیز همینطور خواهند بود. من مرتباً از اطلس‌های کتاب مقدس و حتی کتاب‌های باستان‌شناسی استفاده می‌کنم. این کتاب‌ها جزئیات ملموس را ارائه می‌دهند و تخیل شما را با متن کتاب مقدس هماهنگ نگه می‌دارند.

این کلید ماجراست. برای مثال، وقتی در مورد یوشع ۳ موعظه کردم، احتمالاً حدود نیم ساعت در مورد دره اردن تحقیق کردم. چند کتاب در مورد جغرافیای کتاب مقدس خواندم و این صحنه‌ای است که به ذهنم رسید.

من آن را اینگونه توصیف کردم. وقتی اولین پرتوهای خورشید از بالای فلات کوهستان تابید و دره اردن را روشن کرد، هوا از قبل با رطوبت چسبناک شده بود. در این شکاف زمین‌شناسی در زیرزمین، دره‌ای فرورفته بین دو خط گسل، در این مکان که حدود ۱۰۰۰ فوت پایین‌تر از سطح دریا قرار دارد، بهار بود.

هزاران هزار اسرائیلی آماده ورود به سرزمین موعود می‌شدند، اما عبور از دره در این زمان از سال عملاً غیرممکن است. رودخانه‌ای از میان آن می‌گذرد. نه رودخانه پیرمرد که مدام در پیچ و خم و خروشان است، بلکه رودخانه پیرمرد خشمگین.

اردن رودخانه خیلی عریضی نیست، اما در بهار، رواناب برف آن را خروشان و خروشان از شکاف دره اردن پایین می‌راند. این رودخانه متورم و به رنگ قهوه‌ای شکلاتی است و با پیچ و تاب خوردن و آب‌تنی و تکان‌های شدید، تکه‌های صخره را از جا می‌کند. اما اسرائیل برای رسیدن به سرزمینی که خدا وعده داده است، باید از آن عبور کند.

حالا، اگر بخواهم پاراگراف خودم را نقد کنم، فکر می‌کنم زبانی در آن وجود دارد که احتمالاً کمی بیش از حد گل‌آلود و کمی بیش از حد توصیفی است. شاید عبارت «شکاف زمین‌شناسی در زیرزمین زمین» یا شاید این کمی اغراق‌آمیز باشد. اینها چیزهایی هستند که آدم با آنها دست و پنجه نرم می‌کند.

اما می‌بینید چه کار کردم، سعی کردم این را توصیف کنم، یک تصویر بکشم، چون وقتی مردم به رود اردن می‌رسند، خب، بله، باید از رود اردن عبور کنیم، شنوندگان شما این را می‌فهمند. اما فکر نمی‌کنم متوجه شوند، هی، این در فصل بهار بود، رودخانه کوچکی است، اما من دیده‌ام که رودخانه‌های کوچک چه کارهایی می‌توانند انجام دهند. وقتی سال‌ها در فصل بهار در مونتانا زندگی می‌کردم، جرات نمی‌کردید از آن رودخانه‌های کوچکی که می‌توانستید به معنای واقعی کلمه از آنها عبور کنید، در بهار عبور کنید، وگرنه ممکن بود سیل شما را ببرد و جانتان را از دست بدهید.

بنابراین من اینجا سعی می‌کنم صحنه‌ای را تصویر کنم، نه به این خاطر که بخواهم باهوش یا بامزه باشم، بلکه سعی می‌کنم به شنوندگانم کمک کنم تا وارد داستان شوند و ببینند بنی‌اسرائیل چه دیدند و چالشی را که با آن مواجه بودند حس کنند. بسیار خوب، کار دیگری که باید انجام دهیم این است که از عناصر پذیرفته شده

سبک پیروی کنیم. قصه‌گوها در فرهنگ ما سبکی را توسعه داده‌اند که خوانندگان یا شنوندگان را به درون آن داستان جذب می‌کند.

و من متوجه هستم که برخی مسائل به سلیقه شخصی شما بستگی دارد، اما چند قانون اساسی وجود دارد که واقعاً باید هنگام موعظه و بازگویی یک داستان از آنها پیروی کنیم. یکی از آنها استفاده از کلمات مشخص و ملموس است. من نمی‌توانم به اندازه کافی بر این موضوع تأکید کنم.

بنابراین به جای اینکه بگویید، دیوید به جلوی غار می‌رود، می‌توانید چیزی شبیه به این بگویید، دیوید یواشکی یا slugged به جلوی غار می‌رود. یا به جای اینکه بگویید فلانی به شخصیت دیگری زد، شاید از کلماتی مانند استفاده کنید. گاهی اوقات می‌توانید با استفاده از یک فرهنگ لغت آنلاین از یک لکنت زبانی خارج jabbed شوید، اما مطمئن شوید که از کلمه مناسب استفاده می‌کنید.

تقویت کنید، این یک وسوسه big را با یک توصیف‌کننده مانند rock گاهی اوقات اگر سعی کنید اسمی مانند هیچ اشکالی ندارد، flowers استفاده کنید. و به جای boulder است، اینطور نیست؟ نه، از کلمه‌ای مانند یاد می‌آید. roses، lilies یا daisies که آن کلمه را انتخاب کنید، اما عنوان مناسب را انتخاب کنید، مانند یک بار در مورد اول سموئیل ۱۷ موعظه می‌کردم و می‌خواستم دره‌الاه را توصیف کنم، بنابراین مدتی را صرف توصیف کردم، تا یاد بگیرم چه نوع گل‌هایی، گل‌های وحشی در آن دره شکوفا می‌شدند، و آن را به توصیف خود اضافه کردم.

بنابراین احتمالاً ده دقیقه صرف پیدا کردن یک کلمه کردم. نمی‌توانید این کار را با همه چیز انجام دهید، اما همیشه در حال جستجو باشید، و به همین دلیل است که یک نسخه خطی مفید است. به نسخه خطی خود مراجعه کنید، و توضیحی مانند بوی نامطبوع می‌بینید.

شما می‌گویید، خب، کلمه‌ی گند چطور است؟ یا به جای غذا، نان ذرت، انجیر یا انگور چطور؟ حالا مطمئن شوید که شخصیت داستان این را می‌خورد، باشه؟ هشدار یا وحشت ممکن است بهتر از ترس زیاد عمل کند این به پیشنهاد دوم دیگری منجر می‌شود و آن اجتناب از توصیف‌کننده‌های بیش از حد است. برخی از گویندگان از صفت‌ها و قیدها استفاده می‌کنند تا سعی کنند خلأ ناشی از افعال و اسم‌های ضعیف را جبران کنند.

اینجاست که ارنست همینگوی استاد بود. او واقعاً یاد گرفت که به صفت‌ها بی‌اعتماد باشد. بعدها در زندگی‌اش، کارل سندبرگ، نویسنده بزرگ دیگر، نوشت: «من بیش از هر زمان دیگری در تمام دوران تولدم به صفت‌ها مشکوک هستم».

و به همین دلیل است که صفت‌هایی مانند خوب، بد، خوب، بزرگ، خوب، معمولاً به دلیل کلی بودنشان، با یا خوب استفاده می‌کند tov شکست مواجه می‌شوند. حالا، متوجه شده‌ام که عهد عتیق اغلب از کلمه عبری و این اشکالی ندارد. اما در بسیاری از توصیفاتمان، باید مراقب باشیم که به استفاده از توصیف‌کننده‌ها برنگردیم، بلکه کلمات قوی‌تری را به کار ببریم.

بنابراین این نکته‌ی واقعاً مهمی است که باید روی آن کار کنید. در کنار آن، پیشنهاد سومی که می‌دهم این است که عوامل بی‌روح را حذف کنید. و من اینجا در مورد افعال مجهول صحبت می‌کنم که فقط زندگی یا شور و نشاط را از بین می‌برند.

به یاد داشته باشید، یک فعل مجهول، عملی را دریافت می‌کند و از این تشکیل شده است که معمولاً در استفاده می‌شود. بنابراین اگر در مورد جالوت has been یا were یا was یا is انگلیسی قبل از آن از

صحبت می‌کنیم، می‌توانید بگویید پیشانی جالوت مورد اصابت سنگی قرار گرفت که از فلاخن داوود پرتاب شده بود. اما اگر از افعال معلوم استفاده کنید، سرعت عمل بیشتری خواهید داشت.

شما می‌گویید داوود سنگی از فلاخن خود پرتاب کرد و به پیشانی جالوت زد. تفاوت زیادی است، درست است؟ پس دوباره، نسخه خطی خود را مرور کنید و ببینید آیا افعال مجهول وجود دارد یا خیر. در واقع، این ممکن است جایی باشد که بتوانید از هوش مصنوعی استفاده کنید.

ما همیشه می‌خواهیم مراقب باشیم که از هوش مصنوعی برای انجام تفکری که باید انجام دهیم استفاده نکنیم. اما وقتی تفکر خود را انجام دادید، مثلاً یک نسخه خطی دارید، آن را به هوش مصنوعی بدهید و به طور خاص از آن بپرسید. باید به آن دستور درست را بدهید.

مثلاً، به افعال مجهول اشاره کنید. و این کار را انجام می‌دهد. و می‌توانید به آن نگاه کنید، و شاید یک یا دو جا باشد که بگویید، من واقعاً مجبور بودم از یک فعل مجهول استفاده کنم.

اشکالی ندارد. اما فکر می‌کنم جاهایی هم پیدا خواهید کرد که، اوه، اگر آن را تغییر دهید و فعال کنید، ممکن است آن جمله را علامت‌گذاری کند. پیشانی جالوت مورد اصابت سنگی قرار گرفت که از فلاخن داوود پرتاب شده بود.

و اگر به آن اشاره کند، چند ثانیه به آن نگاه کنید، ممکن است بگویید، بسیار خوب، بگذارید آن را فعال کنم. بنابراین داوود سنگی از فلاخن خود پرتاب کرد و به پیشانی جالوت زد. و این سنگ بسیار قدرتمندتر به نظر خواهد رسید.

ضمناً، این اصطلاح می‌تواند نثر را بی‌روح و داستان را کند کند. به جای اینکه بگوییم، چیزی کنایه‌آمیز در مورد دستورات عمل‌های سیسرو به جی.ال. وجود داشت، به سادگی بگوییم، دستورات عمل‌های سیسرو به جی.ال. سرشار از کنایه بود. آیا تفاوت را می‌بینید؟ بنابراین دوباره، اگر نسخه خطی خطبه خود را به یک سرویس هوش مصنوعی خاص بدهید، آنها این را برای شما علامت‌گذاری می‌کنند.

و بعد، با کمی فکر کردن در موردش، می‌توانید آن را به فعال تغییر دهید. و این خیلی قدرتمندتر است. و من همین الان قانونم را شکستم، خیلی قدرتمندتر.

می‌بینید آنجا چه کار کردم؟ این همان چیزی است که ما می‌خواهیم در نسخه‌های خطی خطبه‌ها و ارتباطاتمان از آن اجتناب کنیم. به همین راحتی می‌توان هم در گفتار و هم در نوشتارمان از آن اجتناب کرد. بنابراین باید هوشیار باشیم.

چهارم، از زیادی باهوش بودن خودداری کنید. قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ام، اما ارزش دوباره گفتن را دارد. منظورم این است که کلمات و توصیفات خلاقانه‌ی زیاد، همان تأثیر شربت افرا زیاد روی پنکیک‌هایتان را دارد.

. اگر چنین چیزی وجود داشته باشد. نمی‌دانم. من شربت افرا زیاد دوست دارم، اما متوجه می‌شوم.

زیاده‌روی، زیاده‌روی است. و وسوسه این است که در توصیفات خود بیش از حد احساساتی شویم. در تلاش ما برای اجتناب از کلمات تکراری، این اغلب هنگام توصیف دیالوگ‌ها اتفاق می‌افتد.

و به جای اینکه فقط بگوییم، جالوت گفت، شاید خیلی مسخره به نظر برسد، اما می‌خواهیم بگوییم جالوت نعره زد. و این ممکن است یک بار جواب بدهد. در واقع، این ممکن است راه درست باشد.

اما اگر به استفاده از آن ادامه دهید، زیاده‌روی کرده‌اید. در واقع، شاید فریاد جالوت می‌توانست نکته را به طور مؤثرتری بیان کند. نکته پنجم، به جای گفتن، به خواننده نشان دهید.

شما می‌خواهید خوانندگان خودشان به نتیجه برسند یا چیزی را حس کنند، نه اینکه به آنها چیزی بگویید. بنابراین به جای اینکه بگویید جالوت مرد بزرگی بود، یا حتی اینکه جالوت یک هالک باورنکردنی بود، این خوب است. این روش جواب می‌دهد.

اما می‌توان گفت وقتی جالوت در چارچوب در ایستاده بود، تمام قاب را پر می‌کرد. یا می‌توان گفت که سوتین و ژاکت جالوت، وزن او را به حدود ۱۲۵ پوند می‌رساند. و نوک نیزه به اندازه یک وزنه سبک وزن بود.

اینها کارهایی هستند که ما انجام می‌دهیم. و شما ممکن است بگویید، شب بخیر. من اینطور فکر نمی‌کنم.

خب، اینجاست که به همان چیزی که قبلاً پیشنهاد دادم برمی‌گردد. نوشته‌های افرادی را بخوانید که از تصاویر واضح استفاده می‌کنند، چه صحنه‌های کتاب مقدس را توصیف کنند و چه نکنند. و این بخشی از تار و پود طرز فکر شما و سپس نحوه صحبت کردن شما خواهد شد.

بنابراین ما همیشه سعی می‌کنیم راه‌های خوب و واضحی برای بیان مطالب پیدا کنیم. گذشته از بازگویی داستان، وقتی موعظه می‌کنیم، می‌خواهیم زمانی را صرف پرورش تصاویر کنیم. ما قبلاً هم به نوعی این کار را انجام داده‌ایم.

ما می‌خواهیم در ذهن شنوندگان خود تصاویر ایجاد کنیم، زیرا مردم به تصاویری که در گالری ذهنشان وجود دارد واکنش نشان می‌دهند. بنابراین، علاوه بر تجسم عمل داستان، در اینجا موارد دیگری وجود دارد که ممکن است برای شنوندگان خود نیاز به تجسم داشته باشید. یکی از آنها تصاویر توضیحی است.

اینجاست که باید یک بخش تاریخی و فرهنگی از اطلاعات را توضیح دهید. و آیا می‌دانید بسیاری از واعظان چگونه این کار را انجام می‌دهند؟ آنها می‌گویند، در دین باستانی کنعانیان، یا بدتر از آن، می‌گویند، بگذارید پیشینه‌ای از دین باستانی کنعانیان به شما بدهم. این فقط مردم را به خواب می‌برد.

یک راه مؤثرتر هم وجود دارد: فقط صحنه را نقاشی کنید. همانطور که قبلاً اشاره کردم، کتاب «منبع» نوشته جیمز میسیونر را خواندم. یک بار، وقتی در کتاب پادشاهان موعظه می‌کردم، و یک پادشاه اسرائیلی بود که قربانی کردن کودکان را رواج داده بود، می‌خواستم به شنوندگانم کمک کنم تا وحشت آن را تصور کنند.

شاید به نظر نرسد که انجام این کار سخت باشد، اما من این کار را به این شکل انجام دادم. گفتم، تصور کنید که از یک روز کاری در باغ‌های زیتون خود به خانه می‌رسید و کاهنان روستای خود را می‌بینید. آنها خبر بدی را که شما و همسران از آن می‌ترسیدید، برای شما تعریف می‌کنند.

ستارگان نشان می‌دهند که ما از شمال توسط لشکری بزرگتر از قبل مورد حمله قرار خواهیم گرفت. ضروری است که گام‌هایی برداریم و فردا خورشید سوزانی داشته باشیم. با رنگ قرمزی که از ساحل دریا به دست می‌آید، مچ دست نوزاد شما را رنگ می‌کنند و سپس به شما دستور می‌دهند که گریه خود را متوقف کنید.

این یکی از راه‌های ممکن برای انجام آن است. باز هم، اگر به عقب برگردم و روی آن کار کنم، شاید این کار را بکنم. فکر می‌کنم این روزها نگران این هستم که خیلی گل و بلبل باشم، توصیفات خیلی واضحی داشته باشم.

اما فکر می‌کنم صحنه‌سازی مثل این می‌تواند به مردم کمک کند. فکر می‌کنم وقتی اسم قربانی کردن کودکان را می‌شنویم، اصلاً به ذهنمان خطور نمی‌کند. و توجه کنید که من قربانی را توصیف نکردم، بلکه فقط وقایعی را که منجر به آن شد شرح دادم تا به مردم کمک کنم ببینند این چیزی است که افرادی که درگیر دین بت‌پرستی بودند، از آن می‌ترسیدند.

و اگر این رسم در اسرائیل رواج داشت، که می‌دانیم به دلیل نحوه‌ی رواج مذهب کنعانی بود، مردم این را تجربه می‌کردند. ضمناً، من از واعظان می‌خواهم که هرگز، هرگز، هرگز نگویند: «بگذارید پیش‌زمینه‌ای به شما بدهم تا به شما در درک داستانی که امروز به آن خواهیم پرداخت کمک کند.» باز هم، این فقط راهی برای خواباندن شنوندگان شماست.

آن اطلاعات پیش‌زمینه را بردارید و به عنوان بخشی از داستان تعریف کنید. این یکی از مهارت‌هاست، و می‌توانید با ارائه اطلاعات پیش‌زمینه زیاد، از پشش بریباید. وقتی آن را به عنوان یک داستان تعریف می‌کنید افرادی خواهید داشت که توجه می‌کنند، گوش می‌دهند، و متوجه نمی‌شوند که آنچه به آنها می‌دهید بر اساس تحقیقاتی است که در فرهنگ‌های کتاب مقدس انجام داده‌اید.

اما اگر فقط آنجا بایستید و یک پاراگراف از آن فرهنگ لغت کتاب مقدس را بخوانید، هر چقدر هم که مفید باشد، شنوندگان شما را خسته می‌کند و آنها تصور نمی‌کنند که در روایتی که سعی در گفتن آن دارید چه می‌گذرد. آنها به این فکر می‌کنند که برای ناهار چه چیزی دارند. من همچنین پیشنهاد می‌کنم که در مورد تصاویر برنامه فکر کنیم.

فکر می‌کنم باید تصویری از حقیقت را در ذهن شنوندگان ترسیم کنیم. من هرگز حضور در جلسات دفاعیه پایانی یک دادگاه قتل در جامعه‌مان را فراموش نمی‌کنم. مرد جوانی به جرم قتل عمد با شلیک گلوله، دوست قدیمی‌اش را به قتل رساند و چیزی که مرا مجذوب خود کرد این بود که هم دادستان و هم وکیل مدافع، در دفاعیه‌های پایانی خود، داستان‌هایی را تعریف کردند.

هر وکیل داستانی از دخالت متهم در قتل ساخت، و چیزی که به نظرم جالب بود این بود که هر وکیل بسیاری از داده‌های فنی را که قبلاً در دادگاه پوشش داده بودند، کنار گذاشت. آنها به گزارش‌های بالستیک، تجزیه و تحلیل آزمایشگاه جنایی از لکه‌های خون و غیره استناد نکردند. آنها صرفاً از هیئت منصفه خواستند که بر اساس روایت خاص آنها از جرم عمل کند.

و من فکر می‌کنم واعظان باید همین رویکرد را دنبال کنند. وقتی در مورد کاربرد صحبت می‌کنیم، فکر می‌کنم باید به مردم نشان دهیم که چگونه به نظر می‌رسد. برای مثال، در اینجا تصویری وجود دارد که نشان می‌دهد رویکرد باراک به موقعیت منحصر به فردش، وقتی ما با موقعیت منحصر به فرد خود روبرو می‌شویم، چگونه است.

موقعیت‌هایی که ما را به شجاعت وا می‌دارند. من این را در یک خطبه توصیف کردم. گفتم، تردید کردن آسان است، همانطور که باراک در مواجهه با فرامین خدا تردید کرد.

خداوند به باراک فرمان داد تا ارتش اسرائیل را علیه ارتش یابین رهبری کند. برای شما، ممکن است این فراخوان خداوند برای اعلام انجیل و تصدیق عیسی در برابر مردم در زندگی‌تان باشد، اما شما تمایلی به

صحبت کردن ندارید، زیرا می‌دانید که امنیت یا حداقل آسایش خود را به خطر می‌اندازید. یا شاید برای تربیت فرزندان در راه حکمت، با مشکل مواجه هستید.

شما در تعیین حد و مرز برای استفاده از رسانه‌های اجتماعی آنها تردید دارید. شما شجاعت این را ندارید که بگویید نمی‌توانید آن برنامه را روی تلفن هوشمند خود دانلود کنید. درست است، متوجه شدید چه کار کردم؟ به جای اینکه فقط بگویید، می‌دانید، ما باید این را در زندگی خانگی خود به کار ببریم، یا باید این را در تربیت فرزندانمان یا در اعلام انجیل به کار ببریم.

درست است، اما من چند ثانیه وقت گذاشتم، نه خیلی زیاد، اما چند ثانیه طول کشید تا یک تصویر بکشم. و این چیزی است که من آن را یک تصویر کاربردی می‌نامم، که به نوعی موقعیتی را که شنوندگان شما با آن روبرو خواهند شد توصیف می‌کند. در مورد تصاویر، نقل قول‌ها یا سایر اطلاعات واقعی چطور؟ راستش را بخواهید، من متوجه شده‌ام که موعظه‌ها در مورد روایت‌های عهد عتیق نیازی به تکیه زیاد بر تصاویر، نقل قول‌ها یا آمار ندارند، یا حداقل ما از این مطالب به طور متفاوتی استفاده می‌کنیم.

وقتی صحبت از تصویرسازی می‌شود، می‌دانید، داستانی که تعریف می‌کنید، وزن خودش را خواهد داشت. باید مراقب باشید؛ اگر داستان را با یک تصویر طولانی قطع کنید، به ضررتان تمام می‌شود. در واقع، من تقریباً هیچ‌وقت هنگام موعظه از داستان به عنوان تصویر استفاده نمی‌کنم.

اگر دارم باب‌های ۱۷ و ۱۸ داوران را موعظه می‌کنم، قرار نیست بگویم سال‌ها پیش، آبراهام لینکلن، وقتی که به فاکس ریور آمد، وووو، ووو، ووو. قرار نیست این کار را بکنم چون از داستانی که دارم تعریف می‌کنم فاصله می‌گیرم. فقط به جورایی انرژی و شتاب رو از بین می‌بره، و من نمی‌خوام این کار رو بکنم.

هر مثالی که می‌خواهم استفاده کنم باید مختصر باشد. بنابراین، برای مثال، اگر در باب ششم داوران در مورد اریحا موعظه می‌کنم، بعد از اینکه استراتژی نظامی را خواندم یا توصیف کردم که در آن مردم قرار بود هفت روز در اطراف شهر راهپیمایی کنند و قرار نبود درگیر جنگ شوند، ممکن است بگویم: «می‌دانید، لازم نیست یک متخصص در نبردهای نظامی باشید تا ببینید این استراتژی چقدر عجیب است. تقریباً مثل این است که «یک مربی به تیم بسکتبال خود بگوید، این نقشه بازی است».

می‌خواهم که به زمین بروی و توپ را برای چهار کوارتر نگه داری. حالا، متوجه شدی چقدر سریع بود؟ این یک تصویر طولانی و کشدار نبود. من داستانی در مورد مربیگری فیل جکسون به مایکل جردن یا چیزی طولانی و مفصل تعریف نکردم.

فقط به جورایی گذرا بود. فقط چند جمله طول کشید، و این تقریباً تمام زمانیه که ما برای این کار خواهیم داشت. در مورد نقل قول‌ها، من معمولاً اون‌ها رو برای مقدمه یا نتیجه گیری خطبه نگه می‌دارم.

باز هم، نمی‌خواهم جلوی روند داستانی که تعریف می‌کنم را بگیرم. اگر قرار باشد کاری بکنم، شاید از یک تشبیه استفاده کنم، درست مثل کاری که در یوشع ۶ کردم، تا مردم بتوانند، مثلاً اگر دارم چیزی را توضیح می‌دهم که برایشان عجیب به نظر می‌رسد، آن را به چیزی امروزی تشبیه کنم، و مردم، اوه، بله، باشه، من این را می‌فهمم. پس این کاری است که می‌خواهیم انجام دهیم.

ما قبلاً در مورد اطلاعات جناحی صحبت کرده‌ایم، و دوباره، آن اطلاعات جناحی را در نظر بگیرید و به عنوان یک داستان بیان کنید تا شنوندگان شما گیج نشوند. حالا، خیلی سریع، چگونه یک خطبه را معرفی می‌کنید، و چگونه یک خطبه را در مورد روایت عهد عتیق به پایان می‌رسانید؟ و چیزی که خیلی سریع به هر دو می‌گویم

این است که اینجا جای مقدمه‌ها یا نتیجه‌گیری‌های طولانی برای خطبه نیست. شما می‌خواهید وارد داستان شوید.

هادون رابینسون می‌گفت که یک مقدمه خوب برای موعظه، علاقه ایجاد می‌کند، نیاز به موعظه را افزایش می‌دهد و سپس شنوندگان را به سمت متن هدایت می‌کند. و من فکر می‌کنم این کاری است که ما می‌خواهیم. هنگام معرفی یک موعظه روایی عهد عتیق انجام دهیم. می‌توانید با یک نقل قول شروع کنید

می‌توانید با یک حکایت خیلی کوتاه شروع کنید. باز هم، من از داستان استفاده نمی‌کنم، چون شما با داستان کتاب مقدس رقابت خواهید کرد. اما با چیزی شروع کنید که باعث ایجاد علاقه شود، که نیاز به موعظه را افزایش دهد.

می‌توانید موعظه‌ای در مورد بت‌پرستی شروع کنید، و شاید از نقل قول جان کالوین در مورد اینکه چگونه قلب انسان یک کارخانه بت‌سازی است استفاده کنید. می‌توانید با این جمله شروع کنید که مثلاً این یک مشکل امروزی است، و به مردم اشاره کنید که داوران ۱۷ و ۱۸ قرار است نشان دهند که چرا باید نگران بت‌پرستی باشیم. می‌دانید، اثرات منفی آن چیست؟ بت‌پرستی چه نوع آسیبی وارد می‌کند؟ و سپس داستان را تعریف می‌کنیم.

ما می‌گوییم داستان به این سوال پاسخ خواهد داد. ما داستان را تعریف کردیم. توجه داشته باشید که من ایده اصلی را لو ندادم، اما به اندازه کافی پیش‌نمایش دادم تا مردم بدانند این روایت قرار است به چه چیزی پردازد.

بله، می‌دانم، مردم به داستان علاقه‌مند هستند، و شما شروع به تعریف کردن یک داستان می‌کنید، آنها به آن گوش می‌دهند. اما من معتقدم که این ایده خوبی است که از ابتدا، نه تنها برای ایجاد علاقه، بلکه برای ایجاد یک نیاز، مطرح شود. تا زمانی که مردم مقدمه این روایت را تمام کنند، می‌خواهم آنها فکر کنند که می‌خواهم. به این داستان گوش دهم.

در واقع، من باید به این داستان گوش بدهم چون قرار است به موضوعی پردازد که من با آن مشکل دارم. بنابراین این کاری است که یک مقدمه خوب می‌تواند انجام دهد. ضمناً، می‌توانید با چیزی که ما آن را یک مقدمه سرد می‌نامیم شروع کنید.

می‌توانید به یکی از صحنه‌های داستان بپردازید و شروع به توصیف آن کنید، و بعد مجبور می‌شوید از آن فاصله بگیرید و بگویید، به نوعی باید بگویید، این بخشی از داستانی است که امروز به آن نگاه می‌کنیم، یا این آشفتگی‌ای است که شخصیت ما در آن گرفتار می‌شود، و حدس بزنید چی؟ ما امروز در همان آشفتگی گرفتار می‌شویم. به همین دلیل است که باید این داستان را بشنویم. بنابراین این کاری است که ما سعی در انجام آن داریم.

و بعد خروج، نتیجه‌گیری، دوباره، باید مختصر باشد. به آن نقطه اوج، آن لحظه «آها»، می‌رسید، فکر می‌کنم کمی کاربرد ارائه می‌دهید، و بعد کارتان تمام می‌شود. و شاید یک نقل قول، شاید یک مثال کوتاه در انتها، کمی همه چیز را به هم نزدیک کند، اما الان وقت آن نیست که یک کاربرد طولانی و کشدار یا هر چیز دیگری در نتیجه‌گیری‌تان ارائه دهید.

فقط هواپیما را فرود بیاورید. اگر تا به حال پرواز کرده باشید، می‌دانید وقتی می‌دانید که زمان فرود نزدیک است، چقدر ناامید می‌شوید، اما می‌توانید حس کنید، یا شاید خلبان حتی به شما بگوید که ما در حال دور زدن فرودگاه هستیم، ترافیک هوایی زیادی وجود دارد، و بنابراین ما منتظر نوبت خود هستیم، و این ناامیدکننده می‌شود. فکر می‌کنم گاهی اوقات نتیجه‌گیری‌های موعظه اینگونه است.

به همین دلیل به شما توصیه می‌کنم نتیجه‌گیری خود را به صورت دست‌نویس بنویسید تا دقیقاً بدانید چه می‌خواهید بگویید، زیرا می‌دانید اگر این کار را نکنید چه اتفاقی می‌افتد؟ من قبلاً این کار را انجام داده‌ام. من برای یک فرود آماده می‌شوم و به نظر نمی‌رسد کاملاً درست باشد، بنابراین دوباره به اطراف می‌روم. برای فرود دیگری آماده می‌شوم.

به نظر درست نمی‌آید. شما فقط به حرف زدن ادامه می‌دهید چون نمی‌دانید چطور حرفتان را تمام کنید بنابراین مطمئن شوید که هم مقدمه‌هایتان و هم نتیجه‌گیری‌هایتان مختصر باشد، و با این اوصاف، حالا وقت آن رسیده که بایستید و موعظه کنید.

شما متن خود را آماده کرده‌اید. می‌دانید که چگونه می‌خواهید آن را تکمیل کنید. وقت آن است که بایستید و موعظه کنید، و بنابراین دفعه بعد، جلسه بعدی، در مورد چگونگی ارائه مؤثر آن موعظه صحبت خواهیم کرد.

من دکتر استیون دی. متیوسون هستم در مجموعه سخنرانی‌هایش در مورد موعظه روایت‌های عهد عتیق. این جلسه شماره هشت است: قصه گویی، ورود و خروج.